قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام

قزوینی، محمد

یک قسمت این عایدات مداخل کشتیهای متعلّق بشرکت است که در سال مزبور برای امور جنگی استعمال شده است.

«شرکت نفت انگلیس و ایران»در سال مذکور پس از آنکه از منافع‏ خالص خود بعضی حسابهای عقب افتادهء خود را پرداخت 708،779 لیره‏ باقی ماند که بین شرکاء از قرار صدی هشت قسمت گردید.

چشمه‏های نفتی که تابحال بکار افتاده میتواند در سال بمقدار 30 کرور خروار(10 کرور تن)نفت بدهد.

علاوه‏بر چشمه‏های کنونی چشمه‏های تازه‏ای در حوالی پیدا شده‏ که امید کامل است در آینده منبع فواید بسیار گردد مخصوصا که حالا بجای بخار قوّهء برق برای اخراج نفت و سایر اعمال لازمه بکار برده‏ میشود که هم مخارجش کمتر است و هم حاصلش بیشتر.

«شرکت نفت انگلیس و ایران»در سال مذکور در فوق در نزدیکی‏ شهر آیسوانسی‏1واقع در ساحل شرقی جزیره انگلستان در شمال خلیج‏ بریستول شروع بساختن تصفیه‏خانه‏ای نموده که از تصفیه‏خانه عبّادان‏ بزرگتر خواهد بود و محصولاتش بیشتر.این تصفیه‏خانه‏برای بازار خود انگلستان خواهد بود و معلوم است از این راه محصولات مزبور بقیمت‏ نسبته ارزانی بدست خواهد آمد.

شرکت مزبور درصدد است که لوله‏هائی که عجالة موجود است‏ و چشمه‏های نفت میدان نفتون(یا معدن نفتون)را واقع در سر راه مال امیر و شوشتر در سه فرسنگ و نیمی جنوب شرقی شوشتر و 47 فرسنگی شمال شمال شرقی محمّره با تصفیه‏خانه‏ای که در جزیرهء عبدان در مصّب شطّ العرب ورود کارون ساخته شده است مربوط مینماید یک لوله‏ 4 گرهی(10 اینچ)تازه‏ای نیز بیفزاید.

کشتیهای کنونی شرکت بنا باظهاراتی که از طرف مدیر سابق الذّکر در مجمع عمومی 23 جمادی الآخره 1337 شد 000،486 خروار گنجایش‏ دارند و شرکت کشتیهای دیگری سفارش داده که 000،450 خروار گنجایش خواهد داشت.

شرکت مزبور درصدد ایجاد قانونی است راجع باعانه و مواجبی که‏ باجزاء و کارکنمان شرکت داده خواهد شد در موقعی که این اشخاص بمناسبت‏ پیری پس از مدّت معیّن از کار کناره باید بگیرند یا آنکه مورد صدمه‏ای‏ واقع شوند که دیگر نتوانند کار کنند.این قانون در حق کلیّهء اجزای‏ انگلیسی از مرد و زن و بعضی اجزای غیرانگلیسی مجری خواهد شد و وقتیکه اجزا و کارکنان مزبور بمیرند هم بنا باین قانون وظیفه‏ای در حقّ‏ خانوادهء آنها مقرّر خواهد گردید.هیئت مدیره اصول این قانون را قبول‏ نموده و تا موقع مجمع عمومی مذکور د فوق بیشتر از 15000 نفر از کارکنان شرکت اظهار نموده بودند که حاضرند شرایط قانون تازه را قبول نمایند.

رئیس مجمع شرح مفصّلی بیان میکند در خصوص اینکه«شرکت نفت‏ انگلیس و ایران»خدمات عمده بدولتهای ائتلاف در مدّت این جنگ‏ نموده و در فتح و ظفریکه در پایان نصیب آنها گردید تا حدّی شرکت دارد و مخصوصا در کار بین النهرین کمک بسیار نموده و در این مورد میگوید که‏ «من نمیخواهم اظهار عقیده نمایم که مسئلهء بین النهرین تا چه حدّ بفتح‏ قطعی کمک کرد همین قدر میگویم که بدون پیشرفت در آنجا ترتیبات ما در مشرق بکلّی رنگ دیگری میگرفت».

در آخر مجلس رئیس مشار الیه شرحی تعریف و تمجید از هیئت مدیره‏ و کارکنان شرکت مینماید و در ضمن از آقای عبد العلی خان صدیق السّلطنه‏ (پسر مرحوم حاجی محمّد خان صدر الدّولهء اصفهانی)مأمور دولت‏ ایران در معادن نفت مذکور اظهار تشکّر مینماید و خیلی اظهار تأسّف‏ مینماید که ایشان چون از طرف دولت ایران بسفارت واشنگتون منتخب‏ شده‏اند مجبورا از مأموریّتی که تابحال داشته‏اند کناره میگیرند ولی برادر ایشان آقای فرید السّلطنه بجای ایشان منصوب گردیده‏اند و قول داده‏اند که‏ بهمان رویّهء برادر خود عمل نموده و سعی وافی در راه منافع شرکت‏ و دولت متبوعهء خودشان مبذول دارند.

قدیمیترین شعر فارسی‏ بعد از اسلام

بر اهل فضل پوشیده نیست که در کتب ادبیّهء فارسی و تذکرهای‏ شعرا قدیمیترین شعر فارسی را بعباس(یا ابو العباس)مروزی نسبت‏ میدهند که بزعم ایشان در سنهء 193 هجری‏1در شهر مرو قصیده‏ای‏ در مدح مأموران گفته بوده که مطلعش اینست:

ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین‏ گسترانیده بجود و فضل در عالم یدین

الی آخر الأبیات که در تذکرها مسطور است،و تا آنجا که راقم‏ سطور اطّلاع دارد اوّلین کسی که این فقره را ذکر نموده نور الدّین محمّد عوفی است در تذکرهء لبا الألباب‏2.

علاوه بر آنکه آثار وضع و تجدّد بر وجنات این اشعار لایح‏تر از آنست که هیچکس را که بهرهء سلیم از ذوق ادبی باشد در آن شکی عارض‏ تواند شد قرینهء خارجی بر اینکه آن متجدّد است آنست که ایرانیان در قدیم‏ اگر هم خود شعری داشته‏اند بلا شک تابع عروض عرب نبوده است‏ و فقط بعد از وضع عروض عرب بتوسط خلیل بن احمد فراهیدی و انتشار این علم در ایران کم‏کم ایرانیان از روی عروض عرب بنای گفتن شعر فارسی گذارند و چنانکه در کتب عروض مفصّلا مسطور اسبت پس‏ (1)صاحب مجمع الفصحاج 1 ص 64 در سنهء 170 می‏نویسد و آن سهو واضح‏ است چه فقط در سنهء 183 هرون الرشید خراسان و قسمت شرقی مملکت خود را بمأمون واگذاشت و مأمون خود فقط در سنهء 193 یعنی همان سال وفات هرون بمرو رفت نه قبل از آن از آنکه ابتدا تقریبا عین اوزان عرب را تقلید کردند چون بعدها بامتحان‏ دیدند که اوزان عرب کما هی علیه مطبوع طباع ایرانیان نیست بنای‏ تصرّفات در آن گذاردند،مثلا بعضی از بحور عرب را از قبیل طویل‏ و مدید و غیره که بهیچوجه و با هیچ زحاف‏1مقبول طباع موزون‏ ایرانیان نمی‏افتاد بکلّی کنار گذاشتند و از ما بقی بحور مناسب طباع فارسی‏ زبانان بواسطهء زحاف مخصوصه اوزان مخصوصه مشتق نمودند که در عین‏ اینکه اصلا از بحور عرب است ولی با این زحافات وزن مخصوص ایرانیان‏ گردید چه عرب رد اغلب آنها اصلا شعر نگفته است،مثلا بحر هزج و رمل را که در عرب اصلا مسدّس است در فارسی مثمّن کردند یا آنکه در مسدّس‏ آن زحافاتی داخل کردند که از آن استکراه بر طبع و استثقال بر سمع‏ بیرون آمد(چنانکه در مسدّس سالم هزج و رمل در فارسی شعر نگفته‏اند ولی مزاحفات آن دو بحر معروفترین اوزان فارسی است از قبیل خسرو شیرین و لیلی مجنون نظامی و مثنوی مولوی).

پس از این مقدّمه گوئیم که قصیدهء منیوبه بعبّاس مروزی از بحر رمل مثمّن مقصور(و محذوف)است و بتقریب مذکور لا بد باید مدّتی‏ مدید بعدد از انتشار عروض خلیل بن احمد اوّلا اصل عروض عرب‏ و بعدها رمل مثمّن در ایران بعرصهء ظهور آمده باشد،و خلیل بن احمد در سنهء 175 وفات نموده و نهایت استبعاد دارد که در سنهء 193 یعنی‏ فقط 18 سال بعد از وفات خلیل قواعد عروض او بدرجه‏ای در اکناف ایران شایع شده باشد و تقلید ایرانیان از اوزان عرب و تصرّفات‏ ایشان در آن و مشتق نمودن اوزان مخصوصهء ایرانیان از آنها همهء این‏ امور که عادة یک سیر طبیعی و مدّتی کما بیش طویل لازم دارد بسرعتی‏ پیش رفته باشد که در خراسان دور از مراکز علوم عرب یک شاعر ایرانی یک قصیدهء بلند بالائی رد بحر رمل مثمن مقصور بر وزن فاعلتن‏ فاعلتن فاعلتن فاعلات بسازد.

وانگهی چنانکه گفتیم اوّلین کسی که این قصیده را ذکر نموده تا آنجا که ما اطّلاع داریم عوفی است در لباب الأباب و لبا الأباب در حدود 617 تألیف شده است یعنی بیش از 400 سال بعد از عصر مأمون، و از متقدّمین و معاصرین عوفی مثل رشید الدّین و طواط صاحب حدایق‏ السّحر و نظامی عروضی سمرقندی صاحب چهار مقاله و شمس قیس‏ صاحب معاییر اشعار العجم کسی را سراغ نداریم که متعرّض ذکر این فقره‏ شده باشد و این بعد عهد و سکوت سایرین از ذکر این حکایت عجیب که‏ در آنوقتها یعنی دویست سال قبل از فردوسی هنوز زبان عربی‏ اینقدر تاراج بر زبان فارسی نکرده بوده و عناصر عربی در عبارات فارسی‏ لابّد بغایت اندک بوده است خود قرینهء دیگری است که این قصیدهء مصنوعه جدید است و مدّتی طویل بعد از عصر مأمون ساخته شده است.

(1)زحاف در اصطلاح عروضیان تغییرات است که بر ارکان اصلی عارض‏ میشود چنانکه مستغعلن مثلا بواسطهء زحاف مفتعلن یا مفاعلن میشود.

و عجیب است که بعضی از مستشرقین معروف اروپا از قبیل مأسوف‏ علیه ایتهء آلمانی در کتاب«اساس فقه اللّغهء ایرانی»ج 2 ص 1218 و مأسوف علیه پاول هورن آلمانی در همان کتاب ج 1 قسمت 2 ص 21 هر دو این فقرهء عبّاس مروزی را ذکر کرده‏اند و هیچکدام متعرّض ردّ و تزییف آن نگردیده‏اند سهل است که پاول هورن آنرا تقویت می‏ نماید و میگوید بعضی این حکایت را«بدون اینکه لازم باشد»مجعول‏ دانسته‏اند،و فاضل معاصر ادوار برون انگلیسی در«تاریخ ادبیات‏ ایران»ج 1 ص 13،340،452 با آن ذوق سلیم که معهود ازوست‏ در اصل داشتن این افسانهء خنک شک نموده آنرا تمریض می‏نماید3و همچنین بیبرستن کازیمیرسکی‏4در شرح دیوان منوچهری بنقل ادوارد برون از او.

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا یا ندارد بی‏یا چگونه رودا5

و ابو الحفض سغدی شمی ا لدّین محمّد بن قیس الرّازی در کتاب‏ المعجم فی معاییر اشعار العجم(ص 171)نقلا از فارابی در حدود سنهء سیصد هجری‏6میزیسته است،ا اگر این تاریخ صحیح باشد چگونه میتوانر این قدیمیترین شعر فارسی باشد چه خود رودک(متوفی سنهء 329)در همان وقتها میزیسته و قبل از رودکی شعرای بسیار بوده‏اند و قطعا حنظلهء بادغیسی که بتصریح نظامی عروضی در چهار مقاله احمد بن عبد اللّه‏ خجستانی از مطالعهء دیوان او از خربندگی بسلطنت خراسان رسید قبل از ابو حفص بوده است چه خجستانی مذکور بعد از مدّتی حکمرانی در خراسان در سنهء 268 کشته شد،و اغلب شعرای طاهریة و صفاریة قبل از ابو حفص بوده‏اند پس این سخن بکلّی نامعقول و واهی است.

وبعضی اقوال دیگر نیز در این خصوص در تذکرها مسطور است‏ که از غایت بی‏اساسی قابل ذکر نیست هرکه خواهد بدانمواضع روجوع‏ نماید.در هر صورت این مسئله که قدیمیترین شعر فارسی بعد از اسلام در چه تاریخ شروع شده تاکنون جواب شافی مقنعی نیافته است،و ما اتّفاقا در کتب مصنّفین قدیم عرب از قبیل جاحظ(متوفّی سنهء 255)و این‏ قتیبه(متوفّی سنهء 270)و طبری صاحب تاریخ کبیر(متوفّی سنهء 210)و ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی(متوفّی سنهء 356)دو فقره شعر فارسیب‏ (1) Ethe,Grundrib der irauischen Philologie,Band II,p.218

(2) Paul Horn,ibid.Band I,Abteil.21.

(3) Edward G.Browae, Literary History of Persia, vol.I, pp.13,340,452.

(4) Biberstein Kazimirskl

(5)المعجم فی معاییر اشعار العجم طبع اوقاف گیب ص 171 با نسخه بدل«چو ندارد یار»بجای«یار ندارد».

(6)مجمع الفصحاج 1 ص 61 گوید در مایهء اولی بوده است و معلوم نیست این‏ حرف از روی چه مأخذی است.

پیدا کرده‏ایم که یکی در حدود سنهء 60 هجری یعنی مقارن سال شهادت‏ حضرت امام حسین در خلافت یزید بن معاویه(60-64)و دیگری در سنهء 108 در خلافت هشام بن عبد الملک گفته شده است،و علی العخاله‏ شاید بتوان این دو فقره را قدیمیترین نمونهء شعر فارسی بعد از اسلام محسوب‏ نمود هرچند در اوّلی آنها چنانکه خواهیم گفت اگرچه خود شعر فارسی‏ است ولی شاعر عرب و دوّمی آنها شعر ادبی بمعنی مصطلح نیست‏ بلکه شعر عامیانه و باصطلاح حالیّه«تصنیف»1است،اینست با کمال‏ اختصار خلاصهء آنچه ما از کتب مصنفین عرب التقاط کرده‏ایم:

امّا فقرهء اولی-ابن قتیبه در کتاب طبقات الشّعراء(طبع لدین‏ ص 210)و طبری در تاریخ کبیر خود(سلسلهء 2 ص 192-193) و از همه مفصّل‏تر ابو الفرج اصفهانی در کتاب الأغانی(ج 17 ص 56 ببعد)ذکر کرده‏اند وقتیکه عباد بن زیاد برادر عبید اللّه بن زیاد معروف در خلافت یزید بن معاویه بحکومت سیستان منصوب گردید یزید بن مفرّغ شاعر نیز خواست در مصاحبت او بسیستان رود،در وقت مشایعت ابن زیاد او را تنها نزد خود طلبیده گفت من خوش ندارم که تو همراه عبّاد بسیستان‏ روی گفت از چه روی ایّها الأمیر گفت تو مردی شاعر و برادر من‏ بحکومت میرود و بحرب و خراج مشغول خواهد شد و بسا باشد که بتو چنانکه‏ دلخواه توست نپردازد و ترسم تو او را معذور نداری و ما و خانوادهء ما را جامهء ننگ و فضیحت پوشانی،ابن مفرّغ گفت حاشا من نچنانم که امیر در بارهء من گمان میکند و نیکوئیهای برادرت در حقّ من بسیار است و من‏ آنها را هرگز فراموش نکنم،ابن زیاد گفت نه مگر آنکه تعهّد نمائی که اگر از جانب برادر من دربارهء تو اندکی کوتاهی بعمل آید تو بر او شتاب‏ نیاوری و پیش از وقت بمن بنویسی،ابن مفرّغ گفت آری چنان کنم ابن‏ زیاد گفت پس بفیروزی برو،ابن مفرّغ در مصاحبت عبّاد برفت و همانگونه‏ که ابن زیاد پیش‏بینی کرده بود بعد از ورود بسیستان عباد بجنگ و خراج‏ مشغول شده بابن مفرّغ نپرداخت ابن مفرّغ اندک‏اندک ملول گردید و در قفای عباد شروع ببدگوئی نمود و او را هجو گفتن آغاز نهاد و چنانکه‏ متعهّد شده بود بابن زیاد ننوشت،گویند عبّاد را ریشی سخت انبوه بوده‏ است مانند جوالی روزی ابن مفرّغ در رکاب عبّاد میرفت باد در ریش‏ عبّاد افتاد و آنرا بهرسو حرکت میداد ابن مفرّغ خندید و بمردی که‏ پهلوی او میرفت گفت\*الالیت الّلحی کانت حشیشا\*فنعلفها خیول‏ المسلمینا\*یعنی کاش ریشها علف بودند تا آنها را باسبهای مسلمانان‏ میخورانیدیم،آن مرد برای خودشیرینی آنرا بعباد نقل کرد عباد سخت‏ خشمناک شد ولی بروی ابن مفرّغ نیاورد،روزی دیگر عبّاد اسب‏دوانی‏ نمود و اسب عباد پیش افتاد بان مفرّغ گفت\*سبق عبّاد و صلّت الحیته\* یعنی عبّاد پیش افتاد و ریش او عقب ماند،بالأخره عبّاد از دشنامها و هجوهای ابن مفرّغ که دربارهء او و پدر او و خانوادهء او همه جا میگفت‏ متأثّر شده با وی بنای کجرفتاری گذارد و کسان را برانگیخت تا از او ادّعای طلب نمودند و چون او از ادای وام عاجز بود او را بزندان‏ (1) Chansons populaires

افکند و غلام و کنیزک او را که سخت دلبستگی بدانها داشت ببیع اجباری‏ بفروخت و بغرما داد سپس اسب و سلاح و اثاث البیت او را نیز بفروخت‏ و او را همچنان در حبس میداشت تا آنکه بتفصیلی که در اغانی مسطور است‏ بالأخره ابن مفرّغ از حبس رهائی یافته ببصره گریخت و از آنجا بشام و از شهری بشهری همی گریخت و هجو آل زیاد و طعن در نسب زیاد و بدکاری مادر او سمیّه و استلحاق معاویه او را بابوسفیان و امثال این‏ فضیحتها را در آفاق منتشر می‏نمود و این اشعار بغایت مشهور و در اغلب‏ کتب ادب مسطور است هرکه خواهد بمظانّ آن رجوع نماید،ابن زیاد بعد از کاوش بسیار آخر الأمر او را بدست آورد و در بصره بزندان‏ افکند و بیزید نوشت و در کشتن او رخصت طلبید یزید باو نوشت که‏ هرگونه عقوبتی خواهی او را بنما ولی زنهار او را مکش چه او را اقوام‏ و عشایر بسیاراند و همه در لشکر من‏اند و اگر تو او را بکشی ایشان‏ جز بکشتن تو راضی نخواهند شد.چون جواب نامه بعبید اللّه بن زیاد رسید فرمان داد تا ابن مفرّغ را نبیذ شیرین با شبرم آمیخته بنوشانند او را طبیعت روان شد و گربه‏ای و خوکی و سگی با او در یک بند بستند و او را با این حال در کوچه‏های بصره گردانیدند و کودکان در قفای‏ او فریاد میزدند و بفارسی میگفتند این چیست‏1او نیز بفارسی میگفت.

و سمیّه نام مادر زیاد است که در جاهلیّت از فواحش بوده،بالأخره‏ ابن مفرّغ از شدّت اجابت طبیعت سست شده بیافتاد ابن زیاد ترسید که بمیرد بفرمود تا او را شست‏وشو نمودند و سپس او را باز بسیستان نزد برادرش عبّاد فرستاد و او ویرا همچنان در زندان بشکنجه‏های سخت همیداشت تا آنکه سران قبایل یمن در شام بجوش آمدند و پیش یزید رفتند و رهائی‏ او را بالتماس و تهدید ازو درخواستند یزید شفاعت ایشان بپذیرفت و کس فرستاد بسیستان تا او را از زندان بیرون کشد و از قلمرو عبّاد (1)بواسطهء اهمیّت ما عین نسخه بدلهای کتب منقول عنها را در اینجا بدست میدهیم و حروف تهجّی لاتینی هرکدام اشاره بنسخهء معیّنی از طبری و ابن‏ قتیبه است و برای تعیین آنها باید رجوع باصل مقدّمهء ناشر بنمود.-طبری در متن‏ مثل اینجا،در نسخهء Co شیست، C گشت

(2)طبری:آبست و نبیذ است-ابن قتیبه در متن مثل اینجا،در نسخ VS اینست نبیذ است.

(3)طبری:و عصارات زبیب است.

(4)متن اغانی:سیمت روی شبید است-البیان و التبیین للجاحظ طبع مصر ج 1 ص 61:سمییت روسبیذ است،-طبری در متن:و سمیه روسپیست،در نسخهء co و سمیه روسبیست، C و سمنه ذوسیشت،-ابن قتیبه متن:سمیّه روسفیدست،در نسخ CVS سمیه روسفیست،-خزانة الأدب للأمام عبد القادر بن عبر البغدادی طبع بولاق‏ ج 2 ص 516:سمیة روسبیست،-و ظاهرا نسخ«روسبید است»با نسخ‏ «روسبیست»اختلافی در معنی ندارند چه زن فاحشه را از روی طعن و طنز«روسبید» میگفته‏اند که بتدریج«روسبی»شده است(رجوع بفرهنگ ناصری).

و برادرش بیرون برده در موصل منزل داد و تفصیل این وقایع بغایت‏ دراز و سخت دلکش است هرکه خواهد بکتب مذکوره رجوع نماید.

و چنانکه دیده میشود این واقعه در خلافت یزید بن معاویه واقع‏ شده و خلافت یزید از سال 60 تا 64 هجری بوده است بنابراین این‏ ابیات عجالة قدیمیترین نمونه‏ایست از شعر فارسی بعد از اسلام،و اگرچه بد بختانه شاعر خود ایرانی نیست و عرب است ولی چون خود شعر بزبان‏ فارسی است میتوان از نژاد و ملیّت شاعر قطع نظر نمود،و گویا ابن‏ مفرّغ بواسطهء طول اقامت در بصره و خراسان و نشو و نما در بلاد ایران زبان فارسی را خوب آموخته بوده است.

امّا فقرهء دوّم-طبری در تاریخ کبیر خود در حوادث سال 108 هجری گوید که در این سال ابو منذر اسد بن عبد اللّه القسری بخنتّلان‏ لشکر کشید و با خاقان ترک جنگ کرد خاقان او را شکست داد و مفتضح‏ ساخت اسد بن عبد اللّه با حال پریشان از ختّلان ببلخ گریخت،اهل‏ خراسان دربارهء وی ابیات ذیل را گفتند و کودکان در کوچها همی خواندند.در حوادث سال 119 باز طبری ثانیا این واقعه با وقایع متأخّره از آنرا با تفصیل تمامتر ذکر میکند،عین عبارت او تا آنجا که محلّ شاهد ماست قطع نظر از تفصیل جزئیّات جنگ از اینقرار است:

(طبری طبع لیدن سلسلهء 2 صفحهء 2-1491):-«ثمّ دخلت سنة ثمان و مائة...و فیها غزا اسد بن عبد اللّه الختّل فذکر عن‏ علیّ بن محمّد انّ خاقان اتی اسدا و قد انصرف الی القوادیان‏ و قطع النّهر و لم یکن بینهم قتال فی تلک الغزاة و ذکر عن‏ ابی عبیدة انّه قال بل هزموا اسدا و فضحوه فتغنّی علیه‏ الصّبیان‏1

اَزْ2خُتّلآنْ‏3آمَذیِ‏4برُو تباه‏5آمذی»

(ایضا ص 1494):-«و قال بعضهم رجع اسد فی سنة 108 مفلولا من الختّل فقال اهل خراسان

از6ختّلان آمذی‏7 بَرُو تباه‏8آمذی‏9 بیدل فراز آمذی»

(ایضا ص 1602):-«ثّ دخلت سنة تسع عشرة و مائة... قال و سار اسد بالنّاس حتّی نزل مع الثقل و صبّحوا اسدا (1)ما عین نسخه بدلهای طبری چاپ لندن با ترجمهء حواشی آنرا عینا بدن‏ تغییر و تبدیل در اینجا بدست میدهیم.

(2)همهء نسخ:ان.

(3) BM حملان(بدون نقطه).

(4) BM و O اینجا و در مصراع بعد:امدنی.

(5)همهء نسخ:ترویناه.

(6)همهء نسخ: ان.

(7) BM مدیه، O امذیه‏ (8) B اینجاو قبل ازین:ترویناه، BM بدون نقطه، O بروتباه. (9) BM و O امذیه،مصراع بعد فقط در BM و O دارد که اینطور دارند:لبذل ترار امیده.

من الغد و ذلک یوم الفطر فکادول یمنعونهم من الصّلاة ثمّ‏ انصرفوا و مضی اسد الی فعسکر فی مرجها حتّی اتی‏ الشّتاء ثمّ تفرّق النّاس فی الدّور و دخل المدینة ففی هذه‏ الغزاة قیل له بالفارسیّة

اَزْ1خُتّلان آمَدیه‏2 بَرو تباهْ‏3آمدیه‏4 آبار5بازْ آمدیه‏6 خُشک نزِار7آمدیه‏6

و این ابیات اگرچه آنها را شاید از قبیل شعر ادبی بمعنی متعارفی مصطلح‏ نتوان محسوب نمود بلکه ظاهر از قبیل اشعار عامیانه است که اکنون‏ «تصنیف»گویند ولی در هر صورت نمونهء بسیار دلکش غریبی است‏ ازین جنس شعر در هزار و دویست سال پیش ازین در خراسان.و وزن این اشعار را اگرچه میتوان از بعضی مزاحفات بحر رجز (مطویّ مجنون)بر وزن مستفعلن مفتعلن و مفاعلن مفتعلن و مفتعلن‏ مفاعلن استخراج نمود ولی قریب بیقین است که این توافق وزن از قبیل‏ تصادف و اتّفاق است چنانکه بعضی زا اشعار انگلیسی یا فرانسه را هم مثلا میشود بطور تصادف بر یکی از بحور عرب حمل نمود،و واضح اسن‏ که در آن تاریخ یعنی در سنهء 108 هجری عروض عرب در ایران.چنانکه‏ سابق گفتیم هنوز متداول نشده بوده چه خلیل بن احمد واضع عروض‏ خود در سنهء 100 متولّد شده است،وانگهی قافیه نداشتن این اشعار بطرز عروض عرب خود قرینهء واضحی است که گویندهء آنها اصلا نظری‏ بطرز و اصول اشعار عرب نداشته است،چه«آمدیه»بنابر مصطلح‏ فارسیان ردیف است نه قافیه،و اگر بنابر اصطلاح عروض عرب‏ «آمدیه»را قافیه بگیریم لازم میآید که قافیه چهار مرتبه مکرّر شده باشد و آن محال است چه تکرار قافیه را که در عرب دو مرتبه مکرّر شده باشد و آن محال است چه تکرار قافیه را که در عرب ایطاء گویند و از عیوب‏ فاحش قوافی می‏شمارند وقتی است که دو مرتبه مکرّر شده باشد ولی‏ تکرار قافیه چهار مرتبه پشت سر هم دیگر از عیوب نیست بلکه بکلّی‏ محال است.

برلین 9 ربیع الثانی 1337 محمّد قزوینی‏ (1)همهء نسخ:ان.

(2) B امذیّه، BM و O چون حالا دیگر بنظر میآید که در همهء مواضع‏ آتیه«آمدیه»فقط صواب باشد لهذا هوتسما فرض میکند که این هیئت آمدیه‏[بجای‏ آمدی‏]زبان بلخی باشد چنانکه در زبان کردی هم گاهی همین هیئت دیده میشود.

(3) B ترونیه، O برویته، BM همینطور ولی بدون نقطه.

(4) B امدیه، BM و O امده.

(5) B امار، BM و O امان،کلمهء«باز»را هوتسما از پیش خود قیاسا افزوده‏ است،و وی آبار را لغتی در کلمهء آواره می‏پندارد(رجوع بفرهنگ فولرس).

(6) B امذیه، BM و O امدیه.

(7)کذا هنا در BM و O ، B بدون نقطه،و از اینجا بطور وضوح معلوم میشود که کلمهء«فراز»رد ص 1494 که بجای کلمهء«تراز»چاپ شده خطاست و همچنین‏ کلمهء«بیدل»که بجای«ابذل»مسطور در نسخ BM) و (O چاپ شده بکلّی‏ سهو است،هوتسما فرض میکند که این کلمه باید ارذل خوانده شود که تفسیر عربی کلمهء خشک بوده در متن شعر.